

اگر چنگیز خناق می گرفت و ناصرالدین شاه حرف والدۀ را گوش نمی کرد ... و ۴ مقاله دیگر

ناصرالدین پروین

□ خدای ایرانی تبار در هلوسیا!

رمی ها، وقتی سوئیس کنونی را تسخیر کردند، در آن باقوم هلوت - از تیره های ژرمن - روبه رو شدند و آن سرزمین را هلوسیا (HELVETIA) نامیدند. این نام، اینک نیز رایج است و حتی در متن های حقوقی و سیاسی هم مورد مصرف دارد و گاهی سوئیس را "کنفدراسیون هلوتیک" می نامند. نشان اتومبیل های دارای پلاک سوئیسی نیز، حرف های نخست همین اصطلاح، یعنی (CH) است، در برابر (F) برای فرانسه و (D) برای آلمان و مانند اینها. نام سوئیس بعدها به این سرزمین داده شد و داستان دیگری دارد.



وقف نامه ای که بانی معبد میترا در هلوسیا به یادگار گذاشته است.

ریخته و همه چیز را شکسته و ویران ساخته اند. از شگفتی ها این که چون میترا حامی جنگاوران تلقی می شد، به طور معمول، پرستشگاه های مهر آن عصر را در نزدیک پادگان های رومی می ساختند، حال آنکه مارتینی سربازخانه نداشته است.

هرچند در نزدیک این معبد، آثار دیگری نیز از دوره رومیان به دست آمده بود، کشف آن به گونه ای اتفاقی صورت گرفت: ساختمان کهنه ای را مالک آن خراب کرد تا یک مجموعه آپارتمانی تازه بنا کند و خاکبرداری در جایی که برای پارکینگ سرپوشیده در نظر گرفته بودند، به کشف معبد انجامید. دولت به جای ضبط و مصادره محل - که از نگاه حقوقی و قانونی نیز کار را به دراز می کشاند - با مالک وارد مذاکره شد. در نتیجه، آن ساختمان را برابر نقشه پیش بینی شده ساختند، اما پارکینگ سرپوشیده را به دو قسمت کردند. قسمتی که معبد در آن واقع بود، در اختیار اداره باستانشناسی قرار گرفت و آپارتمان نشین ها، همسایه میترا شدند!

دولت سوئیس، دولت محلی واله و شهر مارتینی حدود یک میلیون فرانک سوئیس برای این معبد نویافته خرج کرده اند و چون سه سال پیش آن پرستشگاه را برای بازدید مردم گشودند، بر لوحه در ورودی اش "خدای ایرانی تبار" را افزودند. برنامه نور و صدا در داخل معبد بازسازی شده هم، سرگذشت شگرف "مهر دارنده دشت های فراخ" اوستاراکه به جای نگریستن از فراز کوه "هرا" به سرزمین های ایرانی، در سرزمین کوهستانی هلوسیا خانه دارد، بازگو می کند.

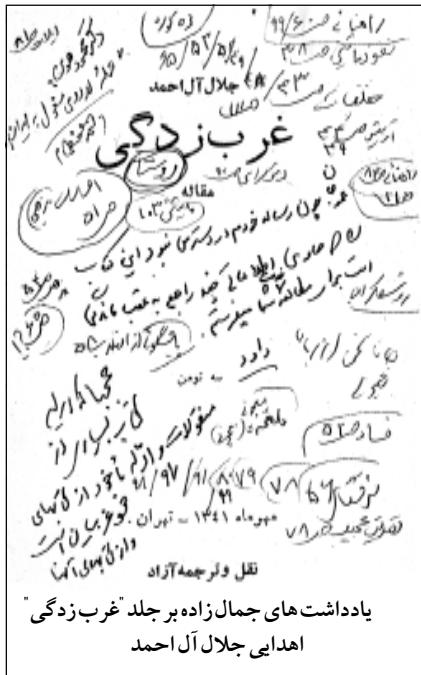
شمار بازدید کنندگان نیز بالاست؛ زیرا واله سرزمینی توریستی است و هر سال هزاران نفر از سراسر جهان برای بازی های زمستانی و گردش و تفریح به مارتینی می روند.

از سوی دیگر، درست روبه روی دیگر خرابه های

رمی ها، در هلوسیا، پادگان ها و بازارگه ها بنا کردند و به مردم نیمه وحشی این سرزمین هنرها و فن ها و باورهای خود را آموزش دادند. از آن باورها، یکی هم آیین میترا بود که به مانند دیگر سامان های امپراتوری سترگ روم باستان، به میان کوه نشینان سوئیس راه یافت ولی تا چند سال پیش، خلاف بالکان و ایتالیا و آلمان و اتریش و بریتانیا...، نشانی از پرستشگاه های این آیین در سوئیس یافت نشده بود تا آنکه آقای فرانسوا ویبله، سرباستان شناس ایالت واله (VALAIS)، یک معبد میترا بی نیمه سالم را به سال ۱۹۹۳ در مرکز شهر مارتینی کشف کرد و گرچه چندی بعد، معبد کوچک تری هم در جای دیگری یافتند، کشف آقای ویبله چنان مهم تلقی شد که بی درنگ در صفحه نخست روزنامه های خبری و بخش های اصلی خبرهای رادیو و تلویزیون با شرح و تفصیل زیاد به آگاهی مردم رسید.

در آن خبرها و مقاله ها، همه جان اصل ایرانی میترا سخن رفت و به ویژه بر رقابت طولانی مسیحیت با مهرپرستی و به این نکته که در پنجمین مرحله آیین دگرگون شده مهر در اروپا، مهرپرست را "ایرانی" می خواندند، اشاره شد. باید دانست که آیین میترا در نزد اروپاییان، هفت مرحله داشت و صبر و مداومت می خواست تا کسی به مرحله پنجم یا ششم برسد. مرحله هفتم، مختص یک تن بود و او پاپ یا پدر نامیده می شد. پرستشگاه یافت شده را یکی از اعیان منطقه، در قرن سوم میلادی ساخته و به همکیشانش هدیه کرده است. کمتر از یک قرن بعد، مسیحیت - که خود چیزهای بسیاری از آیین میترا گرفته است - بر امپراتوری روم میان تسلط یافت، اما در گوشه و کنار، هنوز میتراپرستانی بودند که آیین خود را حفظ می کردند.

نوع خرابی تالار و محراب پرستشگاه نشان می دهد که پیروان متعصب مذهب جدید به داخل آن



از غریزدگی است. یک چاپ جیبی مفلوک و بدون نام ناشر که به احتمال زیاد، دوران چشم‌ناپاک ساواک به سال ۱۳۴۱ تکثیر شده و بنابراین، چند سال بعد از آن جنگ قلمی موصوف به دست جمال زاده رسیده است.

در حاشیه‌های این کتاب، جمالزاده دهها علامت تمسخر و استفهام نهاده است که از آنها می‌گذرم و برخی از حاشیه‌های بازگو کردنی را نقل می‌کنم. یعنی ابتدا نوشته آل احمد را در گیومه یا خلاصه‌اش را در قلاب و بعد یادداشت جمالزاده را. البته، یکی دو تا از یادداشت‌های جمالزاده کلی است، مانند اولین و آخرین آنها:

روی جلد: عجبا که در این کتاب، بسیاری از منقولات و ادله، مأخوذ از خود غربیان است و از کتاب‌های آنها.

ص ۱۰: [درباره کارهای اروپاییان در آفریقا]. آیا بایستی آفریقایی‌ها را همان طور نیم وحشی و گرسنه و برهنه ول کرد؟

ص ۱۱: "چه شد که در انصراف کامل ما از تحول و تکامل، دیگران ساختند و پرداختند و رفتند و رسیدند و مابقی خیر ماندیم؟ یعنی کی؟"

ص ۱۳: "اسلام هم در مدینه و مکه به جایی نرسید و در بغداد و قاهره یا در ایشبیلیه و اندلس بود که اساس شوکتی را ریخت. آدم نمی‌فهمد!"

ص ۱۲: "ما نیز از هند که گریختیم یا به آن پشت کردیم. کی گریختیم؟ حقیقت ندارد."

ص ۱۳: "ما هرگز قصد قربت نداشته ایم. هرگز صله رحم نکرده ایم. آیا تقصیر غرب است؟"

ص ۱۳: "نسبت و سنت خون را بریده ایم. ما قبل از رسیدن [غربی‌ها] به هند از آنها بریدیم."

ص ۲۲: "ما نیز که سخت غریزده ایم، در بوق و کرنای مدارس و فرهنگ و رادیو و انتشاراتمان همان اباطیل غربیان را اسلهاست تکرار می‌کنیم که رنسانس و کشف قطب نما و فتح آمریکا و گذران دماغه امید و کشف نیروی بخار و پا گذاشتن به هند و اختراع برق و... جرأ اباطیل؟"

ص ۲۹: "روسیه هم که [به دست مغولان] اندکی تأدیپ شده، به کيفر این گناه بود که او تود و کس بود و سر به آستان پاپ نمی‌سود. ای بابا!"

ص ۳۳: "چنین است که در خاورمیانه ما، همزمان بارنسانس در غرب، دیو تقنیش عقاید قرون وسطایی سر بر می‌دارد. این است رمز عقب افتادگی ما [اگر من جای جمالزاده بودم به "خاورمیانه" هم که مانند خاور نزدیک و خاور دور، گواه اروپامداری غربیان است،

رومی شهر و به خصوص بنیاد جیانادا واقع است که یکی از مهم ترین مراکز نمایشگاه های نقاشی در اروپاست و در موزه آن هم، تابلوهای ارزشمندی از نقاشان بزرگ قدیم و جدید اروپا نگاهداری می شود.

حاشیه نویسی جمالزاده بر غریزدگی آل احمد

جز آنکه هر دو داستان نویس، تربیت اولیه مذهبی داشتند، دو تاخیابان بزرگ پایتخت ایران به نام آنهاست، جمالزاده و آل احمد وجه مشترک دیگری هم دارا بودند و آن اینکه به داستان نویسی بسنده نمی کردند و خیلی به دلالت خلق خدا و ارایه طریق اجتماعی و اقتصادی و فنی و صنعتی و اخلاقی و غیره علاقه نشان می دادند و در مورد فلسفه و الهیات و فقه و جامعه شناسی و مردمشناسی و روانشناسی و تاریخ و جغرافیا و علوم سیاسی و روابط بین الملل و کشاورزی و غیره هم نظرهای متین اظهار داشتند.

با این حال، یکبار جمالزاده برداشت داستان مدیر مدرسه آل احمد را در مجله راهنمای کتاب به نقد کشید. یعنی همان چیزی که در زبان فارسی خودمانی، معنای متداولش "انگولک" است. خدا می داند چرا این کار را کرد؛ چون شبیهش را نه پیش از آن از او سراغ داریم و نه بعد از آن. نتیجه آنکه آل احمد (یعنی همان که انبوهی پسرخاله و حریف گرمابه و گلستان داشته و آنها را با نام خودمانی "جلال" می خوانند!) دلخور شد و تیغ سخن برکشید و آنچه دلش می خواست و بسیاری هم درست بود، در نامه سرگشاده سوم آبان ۱۳۳۸ (مراجعه بفرمایید به نامه های جلال آل احمد که علی دهباشی چاپ کرده است) نثار جمالزاده کرد. جمالزاده می گفت - گویا یکی دو جا هم نوشته است - که بعدها آل احمد به ژنو رفت و با او از در آشتی درآمد و حتی جمالزاده می خواسته است یکی از اتاق های آپارتمانش را به آل احمد بدهد و او را هم کنار لمان نشین کند که نشد.

خلاف بنده که کتاب را به گونه ای می خوانم و نگاه می دارم که بعد از سالها، گویی تازه از کتابفروشی به خانه آمده است، جمالزاده عادت بدی داشت و آن اینکه چنان کتاب‌های رسیده را اخطاطی و حاشیه نویسی می کرد که برخی از صفحه هایش به زحمت قابل خواندن می شد. اما آن مرحوم، یک عادت خوب هم داشت و آن اینکه کتاب به اهل کتاب می بخشید و بنده در طول هژده سال حشر و نشر اجباری - که خود داستان جداگانه ای دارد - از این بذل و بخشش نصیب‌ها بردم! خدایش بیامرزاد. یکی از آن کتاب‌ها که آن سید مهربان به من داد، چاپی

ایراد می‌گرفتم. ن. پ] ص ۶۷: "صنایع غرب باید بدانند که در پنج ساله آینده، بازار ایران پذیرنده چه مقدار از مصنوعات آنهاست و به عنوان خریدار چه تحملی دارد و چه گنجایشی؟ کار آنها که مثل مایخی نیست. طبق نقشه است. باید یاد بگیریم."

ص ۷۴: "آدم غریزده راحت طلب است. غریزده است اما با مردم مغرب خیلی فرق دارد."

ص ۷۸: "درست است که آشنایی با روش علمی و اسلوب ماشین سازی و تکنیک و اساس فلسفه، غرب را فقط در کتاب‌های فرنگی و غربی می توان جست؛ اما یک غریزده که کاری به اساس فلسفه و غرب ندارد. عجبا از این تصدیق!"

ص ۸۲: "برای شروع به هر کاری در این مملکت، اول باید عشایر را اسکان داد. قسمت عمده کتاب، خیلی مهم."

ص ۸۴: "این حق یا سهم دولتی یا مالکانه را باید فقط در محل صرف جاده و مدرسه و بهداشت و آب و برق و ماشین کرد. بودجه دولت از کجا می خورد؟"

ص ۸۴: "اگر کنفرمیسم در فکر و زندگی در شرایط یک جامعه، متریکی که ماشین را می سازد (... ماشینیسیم دو چندان خطر دارد. (... یک غربی خدمتکار ماشین، دست کم از دموکراسی هم خبری دارد. مرد حسابی! این کلمات فرنگی هم به قلم تو غریزدگی است."

ص ۸۷: "آما از نظر سیاسی، مادرلوی یک حکومت خودکامه و در عین حال بی بند و بار به سر می بریم. مغز مطلب."

ص ۹۹: دیده ایم که از این همه تحصیل در فرنگ و آمریکا چه نتایجی به بار آمده است یا نیامده است... خود تو آل احمد، به طرز غرور فکر می کنی و نظر پیدای کنی و چیز می نویسی و الاچطور در آن همه قرون کسی پیدا نشد جز میرزا ملک خان که راهنمایی حسابی بکند و یا لااقل دردها را بنماید؟

صفحه آخر: ماشین دوی درد است. آل احمد نه فقط از ایران مأیوس است، بلکه از دنیا و گویا حق هم داشته است. به تمام معنی بدبین است. مگر ژاپن غربرزدگی نداشته است و امروز شانه به شانه کشورهای مقتدر مشرق و مغرب راه می رود؟ خواستار چیزهای غیرممکن بسیار صعب الحصول [است].

□ اگر چنگیز خنق می گرفت

و ناصرالدین شاه، حرف

والده اش را گوش نمی کرد!

نقل و روایت خاص آدمیزاد است و بی گمان، از همان ابتدا که آدمی روایتی خیالپردازانه یا گزارش رویدادی واقعی را می شنید، به فکر فرو می رفت که اگر چنین نبود و چنان بود، بازیگران و تماشاگران صحنه افسانه یا تاریخ چه سرنوشتی پیدا می کردند؟ کم کم تشخیص بشر روشن تر و دقیق تر شد و در زمینه نقل و روایت هم میان "واقعی" و "تخیلی" تفاوت گذاشت و تولید و عرضه آنها را به کارشناسان هر یک از دو نوع روایت سپرد. لیکن با وجود این تشخیص و تمایز و پیشرفت های مادی و معنوی دیگر، آن پرسش دیرین برجاماند.

یک گروه از کارشناسان و تولیدکنندگان روایت، قصه پردازان و داستان نویسانند که با تخیل سر و کار دارند؛ اگرچه بن مایه ای از واقعیت داشته باشد. آنها می توانند با آسودگی خیال سرنوشته قهرمانان روایت را تغییر دهند و از اینکه خواننده یا شنونده دچار وسواس "اگر" و "مگر" و "کاشکی" بشود باکی ندارند. بل، همین راه می خواهند.

گروه دیگر که تاریخ نویسان و روزنامه نگاران باشند، در روایت و شرح و تفسیر، اسیر واقعیت اند اما خواننده و شنونده شان، باز همان پرسشهای کهن را مطرح می سازد. اینگونه پرسشها، در واقع دریچه ای از دنیای واقعیت به جهان پندار است. یعنی با طرح آنها، از خبر واقعی و تاریخ واقعی فاصله می گیریم و صحنه هایی را فرض و مجسم می کنیم که به دلخواه ماست.

اریک امانوئل اشمیت، نمایشنامه نویس و داستان سرای فرانسوی، داستانی را به تازگی منتشر ساخته است که همان پرسشها را درباره هیتلر و برآمدن

او طرح می کند اما خلق صحنه هایی را که با تاریخ فاصله دارد، به خواننده وامی گذارد. او می گوید:

هشتم اکتبر ۱۹۰۸، آدولف هیتلر مردود شد. چه می شد اگر مدرسه هنرهای زیبای وین تصمیم دیگری در این باره می گرفت؟ چه پیش می آمد، اگر در آن دقیقه، هیأت داوران هیتلر را می پذیرفتند، رد نمی کردند و بدین ترتیب، سربلندانه غرق در خواستهای هنرمندانه اش می شد. آن دقیقه، نه تنها می توانست جریان زندگی جوان کمرو و مشتاقی همچون آدولف هیتلر، بل، روند کار جهان را نیز تغییر دهد.

لزومی ندارد فلسفه تاریخ بدانیم یا در جامعه شناسی تاریخی دستی داشته باشیم، راستی را، اگر هیتلر به نقاشی می پرداخت و به سیاست و باور به تئوری های تژادی کشیده نمی شد، جنگ ویرانگر دوم جهانی پیش می آمد، میلیونها یهودی و کولی و نظامی و مردم عادی کشته و بی خانمان می شدند؟ در پی جنگ، آمریکا نقش کنونی را پیدا می کرد؟ شورای امنیت سازمان ملل با آن حق ناجوانمردانه و تو تشکیلی می یافت؟ رهبران کرملین قدرت آن را می یافتند که قریب ۵۰ سال به سرکوب و جنایت در شوروی بپردازند؟ اروپای شرقی و مرکزی طعمه روستایی شد؟ اسرائیل به گونه ای که هست تشکیل می یافت؟ اروپای غربی می توانست به بازیگرهای اقتصادی و سیاسی خود در پنج قاره ادامه دهد؟ و از این اگرها و پرسشهای بسیاری.

حالا بیایید همین اگرها را در مورد تاریخ خودمان "پیاپی" کنیم. نتیجه اش آن است که به نقش رویدادهای کوچک در تولید وقایع مهم ایمان خواهیم آورد و در ضمن در خواهیم یافت که توده مسالمت جوی بیگناه تا چه اندازه قربانی آن رویدادهای کوچک شده اند و تا چه اندازه رویدادهای احتمالی دیگر می توانست مسیر تاریخ را عوض کند: اگر چنگیز قبل از حمله به ایران خنق می گرفت و یادست کم حاکم اترار فرستادگان او را سر به نیست نمی کرد؟ اگر غزها از سنجر شکست می خوردند یا همه شان و با می گرفتند؟ اگر تیمور آن مورچه های سخت کوش را نمی دید یا آن پای دیگرش هم لنگ می شد؟ اگر به جای گرگین خان، یک آدم پاک و با تدبیری را به حکومت قندهار می فرستادند؟ اگر لطفعلی خان در جنگ با آقامحمدخان پیروز می شد؟ اگر آقامحمدخان را نمی کشتند؟ اگر ناصرالدین شاه حرف والده اش را گوش نمی کرد و امیرکبیر زنده می ماند؟ اگر محمدعلی شاه عقل داشت و با مشروطه خواهان همراهی می کرد؟ اگر رضاخان میرپنج را به جرم تماس با بیگانه محاکمه نظامی می کردند؟ اگر اعتبارنامه های پیشه وری تصویب می شد؟ اگر مردم در پشتیبانی از دولت

مصدق سست نمی شدند یا کودتای ۲۸ مرداد به نحوی شکست می خورد؟

یکی گفته است: اگر را با مگر تزویج کردیم - از آنان بچه ای شد کاشکی نام و میرصیدی تهرانی می گوید:

بویی ز برگ گلشن مقصود ما نداشت

چیدیم دسته دسته گل احتمالا

□ در محفل شکم سیران بشر دوست

شاید به انگیزه سر و صدای کنفرانس ضد تژادپرستی و برده داری دوربان (آفریقای جنوبی) و جنبه های مهم سیاسی آن، شاید به سبب آنکه مبارزه با گرسنگی و تهیدستی تنها از کسائی برمی آید که شکمشان سیر است، سخن زیادی درباره کنفرانس بین المللی دیگری که همان روزها به قوت لایموت و رونق کشاورزی و حفظ محیط زیست می پرداخت، در روزنامه ها نخواندیم و از رادیوها و تلویزیونهای اروپاییان و آمریکاییان نشنیدیم.

این گردهمایی، (امنیت غذایی برای همه در سال ۲۰۲۰) نام داشت و از ۱۳ تا ۱۵ شهریور در بن پایتخت پیشین آلمان برگزار شد و قسمت چنین بود که من نیز در آن شرکت کنم. کنفرانس را رییس جمهوری آلمان گشود و سه روز پیاپی، ۵۴ سخنران از دست کم ۲۳ ملیت، درباره اینکه چرا بیش از ۸۰۰ میلیون گرسنه در جهان داریم و چه کنیم که چیزی بر این شمار افزوده نشود، بل، تا سال میلادی ۲۰۲۰ تنابنده ای سرگرسنه بر زمین نگذارد، سخن گفتند.

چندوزیریک رییس جمهوری، عده در خور توجیهی استاد دانشگاه و کارشناس رشته های مختلف و نمایندگان پاره ای از سازمانهای مستقل انسان دوست، سخنرانان و گزارشگران، حاضران در این کنفرانس را تشکیل می دادند.

سخنان، رنگین و دلنشین، گاه اندوهبار و زمانی امیدآفرین بود. گفتند که برای مبارزه با گرسنگی و توسعه کشاورزی ۱۹ کشور به آنها یاری اساسی می شود. از آن میان، ده کشور در آفریقا واقعند، سه کشور یمن و بنگلادش و قرقیزستان و سه کشور جمهوری آذربایجان و ارمنستان و گرجستان قفقازی. از وجود سه کشور اخیر، به خصوص جمهوری نفتخیز آذربایجان در این گروه، تعجب کردم.

به ۱۳ کشور هم که کشمکشهای سیاسی و نظامی به ویرانی کشتزارها یا از هم پاشیدن شبکه اقتصادی و ارتباطی آنها انجامیده و نیازهایی پیدا کرده اند، کمک شده است و از آن میان تاجیکستان، به چند کشور دیگر نیز سازمانهای مختلف به طور غیرمستقیم یاری

بین المللی باشد و همسایگان همزبان و همدینش دست روی دست بگذارند؟

البته، من و شما تا حدی پاسخ این پرسشها را می دانیم. ثروتمندان آنان در رستورانها و بارها و کاباره ها و کازینوهای اروپا خوش می گذرانند. چنانکه اگر یک تابستان باشهری همچون ژنو قهر کنند، اقتصاد این بخش از سوئیس فلج خواهد شد و گارسونها از انعامهای صد دلاری بی بهره خواهند ماند. سازمانهای رسمی و نیمه رسمی و آشکار و پنهانشان هم در دور و نزدیک یک مسجد می سازند و وهابگیری را ترویج می کنند، به تبلیغ و تحمیل زبان عربی می پردازند، نفاق فرهنگی و عقیدتی را دامن می زنند و از بی ایمانی شکم گرسنه بی خبرند.

در جریان کنفرانس سه روزه (امنیت غذایی برای همه در سال ۲۰۲۰) اروپا و آمریکا ادای دایه مهربان تراز مادر را در می آوردند، سازمانهای مسیحی دلسوزهای کلیشه ای می کردند و این نوکیسگان پرافاده و پرغوغا، غایب بودند.

رانفرین کردم و با خود گفتم: کاش آسمان بامامهربانتر بود و کاش برنامه ریزان اقتصادی و کشاورزی کشورمان طی ۵۰ سالی که گذشت، جور دیگری می اندیشیدند و عمل می کردند.

□ روشها و سیاست های دوگانه

وریاکارانه دولت های قدرتمند

اروپا و آمریکا و بی غمی های آنان در برابر فقر و گرسنگی دیگران، پوشیده نیست. باز، علاوه بر برخی سازمانهای رسمی آنها که دست کم برای خالی نبودن عریضه حضور و تکاپویی دارند، سازمانهایی مذهبی هم پیدا شده اند که با هدفهایی آمیخته از تبلیغ مذهبی و انسان دوستی به یاری پاره ای ملت های مسیحی و گاه غیر مسیحی می شتابند - آنان به کنفرانس بن نیز نمایندگانی فرستاده و دستاورد کارهایشان را ارایه دادند - اما کشورهای نفت خیز عرب چه می کنند؟ آن پترودلارهایی را که مصرفی در صحراهای سوزانشان ندارد و توسعه اقتصادی و کشاورزی و صنعتی قابلی در پی نمی آورد، کجا به مصرف می رسانند؟ چرا باید یمن برای مبارزه با گرسنگی نیازمند سازمانهای

رسانیده اند و از جمله آنها، افغانستان و هند و سوریه و لبنان بوده اند. پذیرایی مجلل بود. کتابها، جزوه ها و بروشورهای رنگارنگ و مصور چاپ شده بر روی مرغوبترین کاغذهای گلاسه توزیع می شد و در فضای کنفرانس، جز عکسهای شکمهای برآمده، گونه های فرورفته و چشمهای حسرتبار، چیزی از فقر و گرسنگی به چشم نمی آمد.

گرد هم آبی در تالار مجلل پیشین آلمان فدرال - که اینک به برلین کوچیده است - برگزار شد و آن بنایی است با سقف و در و دیوار شیشه ای. زیرا می خواسته اند هیچ چیز از دید ملت آلمان پنهان نماند و نگویند که در پشت دیوارها و درهای بسته در مورد سرنوشتشان تصمیم گیری می شود. از این رو، در آنجا که مانسسته بودیم، چیزی که از چشمها پنهان نمی ماند باران سیل آسایی بود که می بارید و دانه های درشت آن بر سقف آبیگینه ای تالار فرو می ریخت.

این برکت و آن صحبت، دلم را از یاد زمین های تشنه و کشتزارهای سوخته سرزمینمان، از رنج و غم باغبان و دهقان و کوزه بی آب، به درد آورد. خشکسالی

